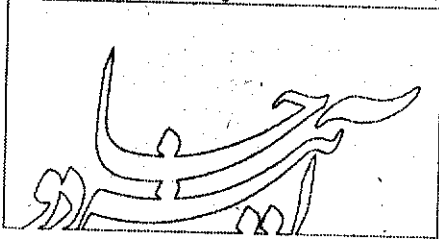


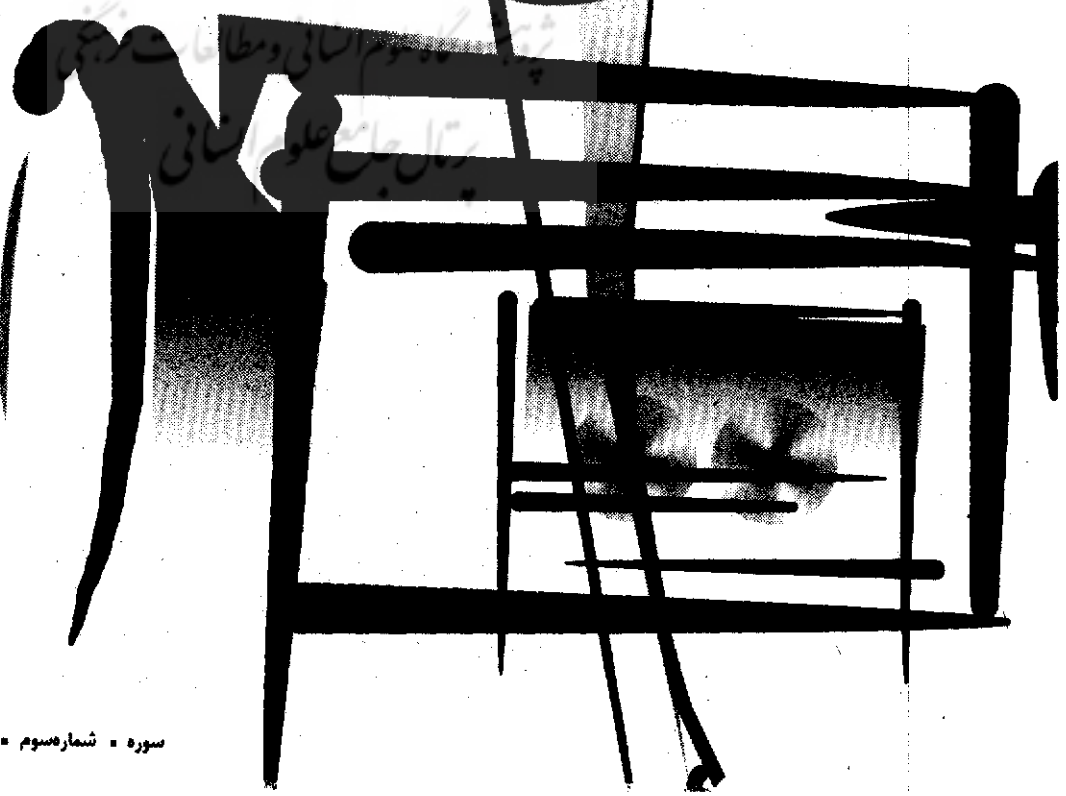
جمله ما را بشنویم؟ این در حالی است که نمونه های زیاده از حدی را در اختیار داریم. در این کتاب، ما به بررسی و تحلیل این گونه ها می پردازیم. در این کتاب، ما به بررسی و تحلیل این گونه ها می پردازیم. در این کتاب، ما به بررسی و تحلیل این گونه ها می پردازیم.

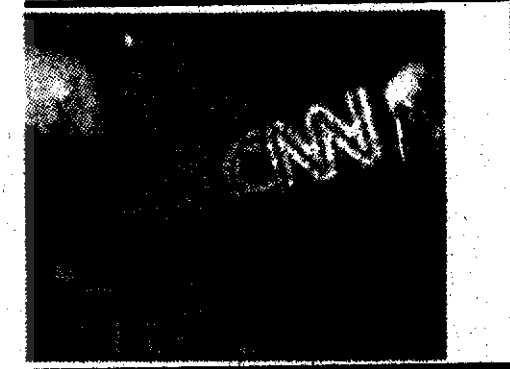
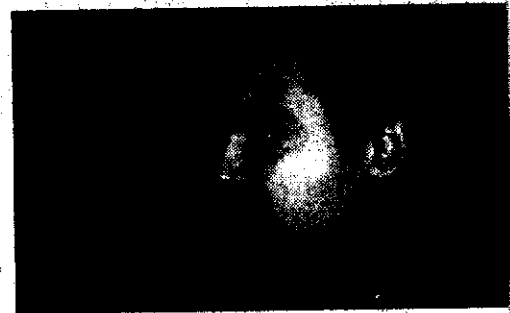
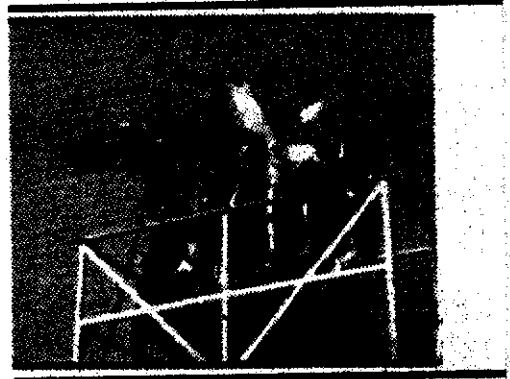


# مستند به نگاه نیاز دارد

پروفسور چالشگر کاستلمازی در مصاحبه با "حسین دهباشی"

● مصطفی حریری





فرهنگ چاپلوسی داریم، خوب همین می‌شود؛ وقتی مستند می‌سازیم باید چاپلوسی کنیم، بعد چون باقتضائش جور در نمی‌آید چرت و پرت می‌شود یعنی این قاعده باید دسته جمعی باشد. ما هیچ کلام تحمل نداریم، همه مشکل فقط به مدیران تلویزیون بر نمی‌گردد، اتفاقاً تلویزیون خیلی سعی کرده است این تابو را بشکند.

○ اگر رسانه نتواند این تابو را بشکند، چه کسی می‌تواند؟  
گفتم که این بازی دسته جمعی است. رسانه تا حدی می‌تواند این کار را انجام دهد. خیلی از بحث‌ها بر می‌گردد به مسائل اساسی مستند یعنی انتقاد. شما بروید و از همان بزرگانی که با آنها جلسه می‌گذارید و فرمایش‌های عمده می‌کنند و حرف‌های بزرگ بزرگ می‌زنند، بپرسید «چگونه می‌شود در ایران ظرفیت انتقاد پذیری را بالا برد»؟ همان حرف‌ها را یک کمی دست کاری کنید، می‌شود «چگونه در ایران می‌توان مستند ساخت». ببینید این بحث‌ها فرمایشی است. من می‌توانم بگویم که در فضای فعلی چگونه می‌شود کار کرد پاسخ آن هم این است: در فضای فعلی نمی‌شود مستند داخلی ساخت!

○ پس تعطیل‌اش کنیم و برویم؟  
تعطیل‌اش کرده‌ایم، مگر جز این است؟ معنود مستندهای انتقادی که ساخته می‌شود برای سینمای جوان است و نمایش‌های خصوصی مگر از تلویزیون مستند انتقادی پخش می‌شود؟ تلویزیون می‌سازد اما نمی‌تواند پخش‌اش کند. برنامه مستندی که روایت فتح در مورد زنان خیابانی ساخته است از همین نمونه‌هاست؛ تلویزیون تا قرآن آخر پخش را داده اما آن را پخش نکرده است. این فیلم وینوویی شده و همه دیدم‌اند اما از تلویزیون پخش نشده است؛ خیلی مستندهای دیگر هم همین طورند. این فشاری که شما می‌گویید مانع مستندسازی - آن هم به شیوه انتقادی و تاثیرگذار - می‌شود از کجاست؟

این فشار از طرف جامعه است چون مدیران ما هم در همین جامعه زندگی می‌کنند و از طرفی این که می‌گویید سیاست‌گذاری، اصلاً چیزی به نام سیاست نه در سازمان که در هیچ کجاست از عرصه‌های رسانه‌ای ما وجود ندارد اما تابوهایی وجود دارد؛ البته این تابوه‌ها تابوهایی نیست که فقط در ذهن مسوولان صدا و سیما وجود داشته باشد. تلویزیون بیشتر از اینکه تحت فشار وزیر و وکیل... باشد تحت فشار افکار عمومی است. شما می‌آید مثلاً فکر را در فلان محله نشان می‌دهید و بعد صدای مردم آن محل در می‌آید که شما ابروی محله ما را بردید.

○ چند نمونه از این گونه اعتراض افکار عمومی را داشته‌ایم؟ این در حالی است که نمونه‌های زیادی در مورد موضع‌گیری مدیران در دست است. مسوولان وقتی صلیشان در می‌آید که موضوع به حوزه مدیرانشان بر می‌گردد. ببینید، ما برای خودمان کلیت‌هایی را ایجاد کنیم. قسبه از این قرار است که شما می‌آید معادله را مجهول‌ها را مطرح می‌کنید و از من انتظار دارید به معادله یک مجهولی تبدیل کنم و جواب x را برسرعت به دست بیآورم، در صورتی که این جواب غلط است. این معادله چندین مجهول دارد که به هم گره خورده. از این حرف‌ها که بکنیم، چرا شما وقتی از مستند صحبت می‌کنید مستند را فیلمی می‌بیند که فقط باید بدبختی را نشان بدهد؟ شما دنبال مستند آرامش بخش جامعه نیستید فقط یک دهم برنامه‌های BBC سیاسی است.

○ این زمانی است که ما آن یک دهم برنامه‌های سیاسی و اجتماعی را داشته باشیم - آن هم برنامه‌های تاثیرگذار - بعد در کنار آن به بقیه و به قول شما به برنامه‌های آرامش بخش بپردازیم.  
من قبول ندارم که حتماً باید آن باشد تا این باشد. مردم تا آنقدر روحشان خسته است که اگر از من بپرسند بهترین برنامه تلویزیون چیست می‌گویم برنامه‌های «مهران مدبری» چون بدون قلق‌ک می‌خنداند!  
○ فکر نمی‌کنید این «قلق‌ک خندان»‌ها بیشتر جنبه تفریحی دارد و آرامشی که به بیننده می‌دهد زودگذر است؟ وقتی در زندگی اجتماعی‌ام مشکل دارم، حالا اگر ببینم و چهار تا برنامه آرامش بخش ببینم که مشکلات من حل نمی‌شود.

درست است حل نمی‌شود اما قرار نیست همه مشکلات را رسانه حل کند. مشکلات اقتصادی مردم را باید دستگاه‌های اقتصادی حل کنند.  
○ چه کسی باید این مشکلات را انتقال دهد؟ چه کسی باید انتقاد و پیگیری کند؛ جایی غیر از رسانه؟

انتقاد کردن یک بحث است و حدود تاثیرگذاری رسانه بحث دیگر. انتقاد زمانی جواب می‌دهد که راهکارهای واقعی‌اش وجود داشته باشد نه این که

مستندهای تلویزیونی اگر چه در نحوه ساخت از مشکل‌ترین برنامه‌های تلویزیونی به شما می‌آیند ولی از آنجا که دوشادوش حقیقت حرکت می‌کنند - اگر فرم ماهرانه‌ای داشته باشند، به طوری که از درونمایه حقیقی خود دور نشوند - از تاثیرگذارترین این برنامه‌ها خواهند بود. حسین دهباشی از مستند سازان جوانی است که سوره‌های او بیشتر محدود به خبرنگاری بیرون مرزهای انقلاب اسلامی را در بر می‌گیرد. آثاری مانند: «افغانستان... روزهای سقوط» (۱۳۷۷)، «عطر سیب، شکوفه زیتون» (۱۳۷۹)، «سفری به شهر فرنگ» (۱۳۷۹)، «عراق، نگاهی از درون» (۱۳۸۱) و از آخرین کارهای او «قصه‌های چین و ماچین» (۱۳۸۲) در این دسته‌اند؛ البته کارهایی چون «فت و شکلات» (۱۳۸۰) که نگاهی به پیشینه و وضعیت استخبار فعلی شهر مسجد سلیمان - اولین شهر نفت خیز ایران - دارد هم در کارنامه او به چشم می‌خورد اما به نظر می‌رسد نگاه حرفه‌ای وی و همچنین مشکلات و موانع موجود بر سر راه مستندسازی انتقادی در داخل کشور باعث شده است که دهباشی کمتر به موضوعات اجتماعی - انتقادی در ایران بپردازد، از این رو ترجیح می‌دهد موضوعاتی را انتخاب کند که در دسره‌های کمتری داشته باشد. از دهباشی دو کتاب هم منتشر شده است. «شکستن امواج» که مجموعه مقالات او در ماهنامه نیستان است و «افغانستان: روزهای سقوط» که خاطرات سفر به این کشور است. آنچه در زیر می‌خوانید، گفت و گویی با حسین دهباشی است درباره مستندسازی «انقلاب اسلامی و چالش‌های پیش روی آن».

متن مصاحبه

جامعه ما اصلاً نیازی به برنامه مستند ندارد، یک روز اگر از تلویزیون برنامه کودک پخش نشود، می‌گویند چرا برنامه کودک پخش نشد. می‌گویند مگر می‌شود تلویزیون باشد و برنامه کودک نباشد؟ مگر می‌شود تلویزیون باشد و برنامه ورزشی نباشد؟ مگر می‌شود تلویزیون باشد و سریال نباشد؟ اصلاً مگر می‌شود تلویزیون باشد آگهی نباشد؟ اما هیچ کس نمی‌پرسد که مگر می‌شود تلویزیون باشد و مستند نباشد؟

○ مشکل برنامه‌های مستند در کشور ما کجاست؟ اصلاً برنامه‌های مستند باید چطور باشند که مردم ما بنشینند و آن را نگاه کنند؟ آیا مشکل فقط سوره است؟

اگر سوره‌ای را که مسئله مردم است بسازید، آنها استقبال می‌کنند مثلاً حتی در مورد کتک‌ها یا مسائل کم اهمیت‌تر... البته اگر تلافی تصویری مردم کمی تغییر یابد و اگر مستند هم خوب ساخته شود. مسئله دیگر این است که می‌گویند مسوولان تلویزیون نمی‌گذارند مستند ساخته شود. خوب، ببینید کات مستند انتقادی است یعنی شما از چیزی یا وضعیتی ناراضی هستید که بر اساس آن ناراضی‌تان، مستند شکل می‌گیرد. در ایران که نمی‌شود مستند انتقادی ساخت، به این دلیل که ما روحیه انتقادپذیری نداریم. وقتی ما مردم،

همه چیز گره خورده باشد. این طور مواقع نامیدی ایجاد می شود. شاید اصلا چشم اندازی وجود نداشته باشد، حالا رسانه بنیاد این وسط چه غلطی بکند این چه توفعی است که شما از رسانه دارید؟! ...

○ از زاویه دیگری به مستندسازی نگاه کنیم. بعضی ها معتقدند که یک مستند ساز یا به تعبیر ژورنالیست تصویری زمانی شکل می گیرد - البته در کشور ما - که فرد کارهای دیگری مثل داستانی ساختن و سریال ساختن و ... را بلد نیست بعد می آید سراغ مستندسازی. این تا چه حد واقعیت دارد؟

یک کار داستانی طبیعتاً خط قصه مشخصی دارد، ترکیبش از ابتدا معلوم است تلویزیون راحت تر است فیلمبرداری اش بر اساس تقطیع و دکوپاژ نماها روی کاغذ به نوعی ساده تر است، در مقابل مستند که نه سناریوی آن از قبل کاملا مشخص شده و نه عوامل صحنه از قبل کاملا در اختیار شماست و نه مونتاژ ساده ای دارد. فکر نمی کنم کسی از سر اینکه در عرصه کارهای داستانی راهش نداشته باشد و نتوانسته مثل خیلی ها فله ای سریال های پلیسی و خانوادگی بسازد بیاید و کار مستندسازی بکند گمان نمی کنم. شاید یک دلیل این ذهنیت این باشد که بعضی ها بحث کارهای گزارشی سردستی را با مستند اشتباه می گیرند. اگر بخواهیم تفکیک قابل شویم تا مستندسازی کار سختی است چون بیش از هر حوزه دیگری در کارهای تلویزیونی سواد می خواهد عرضه و سرعت انتقال امکان و توانایی بسیار برای تحمل انواع سختی ها. اما اینکه مستندسازهای ما از کجا آمده اند، جای بحث دارد.

ویژگی خوبی در کلمه ژورنالیسم هست که در ایران وقتی آن را روزنامه نگاری ترجمه می کنیم مخدوش می شود. روزنامه نگاران از ابزارهای مختلف استفاده می کنند؛ از عکس و نوشتن در مطبوعات گرفته تا مستندسازی!

البته مستندسازی مزیت هایی بر کار مطبوعاتی دارد: یکی اینکه مخاطبان بیشتری دارد که باعث جذابیت کار می شود و دوم این که مستند ساز تحت فشار کمتری است و به لحاظ بعضی فعالیت ها از لحاظ مالی و شخصی در آمد بیشتری دارد و دستش هم در کارش - مثلا برای یک سفر خارجی - بازتر است و از این نظر در مقایسه با روزنامه نگاری ساده تر است. شاید من که مدت هاست بیشتر در کار مستندسازی تلویزیونی متمرکز شده ام نباید این را بگویم، اما صادقانه اعتراف می کنم بچه های مطبوعات گاهی خیلی نادیده گرفته می شوند. برای نوشتن یک مقاله جدی و خوب در عرصه مطبوعات، میزان دانشی که لازم است و میزان توانی که از شخص می گیرد که بتواند از چند کلمه استفاده کند تا نثر را جذاب کند، خیلی بیشتر از انرژی ای است که در قالب گفتن همان حرف در تلویزیون لازم است. این قاعده ای است که در همه جا جاری است و در ایران

شاید به نحوی پررنگ تر بین ژورنالیسم مطبوعاتی و تصویری وجود دارد. یک بحث هم بحث مالی است که یک بخش آن به زن و بچه بر می گردد بخش دومش به خود کار. من چقدر باید به یک مدیر مسوول التماس بکنم، توجیه اش کنم و بر فرض هم که توجیه می شد از کجا باید این منابع مالی را بیابم که با همان شخصیت هایی که مثلا من در هلند یا عراق یا ژاپن در کار مستند مصاحبه کرده ام، بتوانم به صورت مطبوعاتی مصاحبه کنم؟ برای پر تیراژترین روزنامه های ما خیلی سخت است که این کارها را بکنند. به همین دلیل بسیاری از توانایی این بچه های باسواد، باهوش و انصافاً سختکوش مطبوعاتی، بی مصرف می ماند. در مقابل من فکر می کنم که اگر بچه های ژورنالیست مطبوعاتی جذب مستندسازی تلویزیونی بشوند، مستند سازهای بسیار خوبی می شوند. شما ببینید از زمانی که CNN و time ادغام شدند چقدر کار CNN تغییر کرد. آن شعور ژورنالیستی Time است که باعث این پیشرفت در CNN می شود. اساسا کسی که با لیسانس سینما به تلویزیون آمده مستند ساز نمی شود مگر اینکه یک پیشینه جدی خارج از لیسانس اش داشته باشد!

حالا می توانیم بگویم یک لیسانس ارتباطات ادبیات یا علوم سیاسی و حقوق احتمالا مستند ساز بهتری می شود چون مستند بیش از اینکه به تکنیک احتیاج داشته باشد به نوعی نگاه احتیاج دارد.

اغلب کسانی که در واقعه ۱۱ سپتامبر عکس انداخته اند سمی کرده اند بهترین قاب بندی را از هوایمایی بکنند که به آن ساختمان برخورد می کند اما در بین صدها عکاس حاضر در صحنه یک نفر هم بوده که در آن لحظه ۱۸۰ درجه نسبت به سوژه - که اتفاقا صحنه اصابت یک جت بوئینگ ۷۵۷ به بلندترین ساختمان دنیا بوده - بر می گردد و پشت می کند به آن، حتی به عنوان یک آدمیزاد برایش مهم نیست که چنین انفجاری پشت سرش اتفاق می افتد و مردم را نگاه می کند؛ مردمی که شاهد این صحنه اند. آنقدر درک می کند که کدها دوربین دارند از آن سوژه عکس می گیرند و او خیال با شجاعت کم نظیری بر می گردد و تاثیر آن انفجار را در صورت مردم می گیرد. این لیسانس عکس نیست تکنیک نیست که موثر است. این قاب بندی نیست. این شعور ژورنالیستی است.

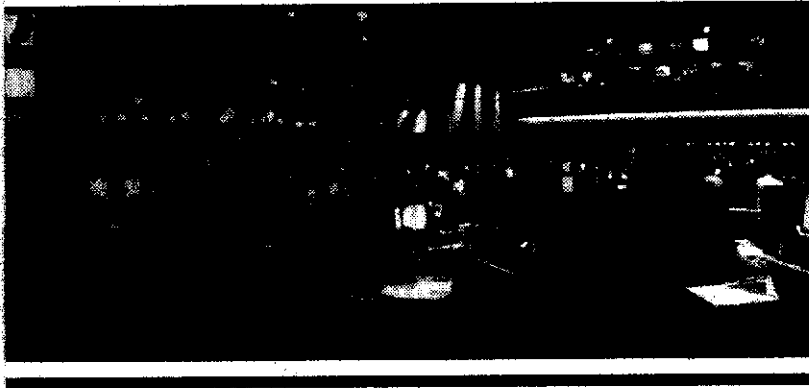
○ شما می گوید اگر بچه های ژورنالیست یا به تلویزیون بیاید مستند سازان موفق می خواهند شد. حالا ما کاری نداریم که اینها چرا به تلویزیون نمی آیند یا تحویل شان نمی گیرند یا راهشان نمی دهند این تعداد محدودی که به تلویزیون آمده اند - که شاید خود شما هم یکی از آنها باشید - آیا توانسته اید در حد و اندازه های خودتان کار کنید؟ چه مشکلاتی در مسیر وجود دارد؟



**مستند بیش از اینکه به تکنیک احتیاج داشته باشد، به نوعی نگاه احتیاج دارد**

همین نام قرار داشت از جمله غلطی بود که سران اسرائیلی خودشان حضور داشتند و دست مردمان آنها را بلند نمود. این مردم - بوفه فلفله بود می گفتند چند روزی است علی گورهای اسرائیلی به زندان خرام رفت و آمد نمی کنند. بعضی ها می گفتند رفتند و بعضی ها هم باز نمی رفتند. قوی روستا بودیم که یک هفته حضور یهودی آمد و گفت اسرائیلی ها دو روز است که زندان را به حال خود رها کرده اند و رفتند مردم به طرف زندان حرکت کردند و ما هم با آنها به راه افتادیم زنانی های خرام هم از موضوع خبر نداشتند. به خیالشان حتما زندان دو روزه شکست خورده محلی جدید است. دوربین را با ما همراه بردن کسی در جبهه سوال باز می شد یکی پس

عسوسش را آن طرف در می دید. خاورمی جمع می کشید. کاشش با کاشش. زلفانی ها مردمی را آن طرف می دیدند که ده سال بود از آنها خبر نداشتند. بد هم با قلمبه و قاتق و هر چه که دم دستشان بود به فعل در سلول جبهه ور شدند. کم آوردیم نمی فهمیم که دقیقه شد با ما؟ انجمن دوربین را خاموش کردیم و باز از گریه کردیم. فلفله را به تلویزیون ایران نگاه می کردیم. سراسیمه می شدیم. همان جا به خبرنگار رویم می خواستیم و بول خوبی هم گرفتیم که دیگر سرخ آن ۵۰ هزار تومان روزنامه هم نرفتم. بعدها هر جا که رفتم وقتی صحبت آن صحنه ها می شد طرف با تعجب می گفت عجیب صحنه ای بود!



**می گویند مگر می شود تلویزیون باشد و سریال نباشد؟ اصلا مگر می شود تلویزیون باشد آگهی نباشد؟ اما هیچ کس نمی پرسد که مگر می شود تلویزیون باشد و مستند نباشد؟**

حافظه ام استفاده کرده ام! هیچ کس از من نپرسید که آیا من کارشناس عراق بوده ام که در موردش فیلم ساخته ام؟

برای من نه، اما برای یک رسانه خجالت آور است من به عنوان کارگردان مجموعه «عراق» نگاهی از درون» سوالاتم را خیلی دیر و در هوایمایی که با آن لندن می رفتم، طرح کردم. حالا شاید دلم خوش باشد که احتمالا سوالاتم در مقایسه با کسی که تا پای مصاحبه مطالعه نکرده، دقیق تر بوده است. در مورد کارهای دیگر هم همین طور. حالا شما ببینید نگاه من چقدر عمق دارد که - با توجه به توانایی هایم - بخشی از آن را به مخاطب منتقل کنم.

یک مشکل دیگر هم این است که ما در مواردی مثل تقابل مان با آمریکا، برای ارائه تصویر از آن کشور، همان مطالبی را که از خود آمریکایی ها گرفته ایم، تحویل می دهیم و می خواهیم با همان مطالب نقدشان کنیم. پرت و پلاهایی می گویم که اصلا هیچ ربطی به آمریکا ندارد. در عین حال که دشمنی ها سر جای خودش است ولی نمی دانیم که ما سر چه چیز دعوا داریم. نسل بعدی ما نمی داند حداقل اگر تعداد زیادی از نسل اول انقلاب ما در آمریکا درس خوانده بودند و می توانستند از آنجا اطلاعات بدهند، نسل های بعدی این طور نیست. هر چند آقا زاده ها خیلی هایشان آنجا تشریف دارند ولی نگاهشان از سر شیفتگی است مثلا الان پسران وزیر خارجه فعلی مان آمریکا هستند این ها که از سر مخالفت با آمریکا در آمریکا نیستند!

○ چرا این ارتباط مثلا در مورد آمریکا قطع می شود و اطلاعات درست نمی رسد؟

چون آمریکایی ها نمی گذارند خبرنگاران ما به آنجا بروند و این از بی عرضگی سیستم است. چون خبرنگار ما از تلویزیون می رود ولی خبرنگار آمریکایی از وزارت ارشاد می آید و از آنجا که مسئول رسیدگی به این کارها در وزارت ارشاد یک کارمند است و وزارت خارجه هم می تواند اسم او را در لیست همراهان رئیس جمهور یا رئیس مجلس یا... برای سفرهای خارجی بگذارد! خوب برای همین هر چه وزارت خارجه زبردست او می گذارد، امضا می کند. گذشته از اینها، خبر نگار خارجی در اداره کل مطبوعات وزارت خارجه با استناد به تأییدیه ارشاد تعیین می شود، بعد می بینید آمریکایی ها دفتر خبری در ایران دارند و خیلی راحت می روند و می آیند و ما اصلا وارد نیستیم که

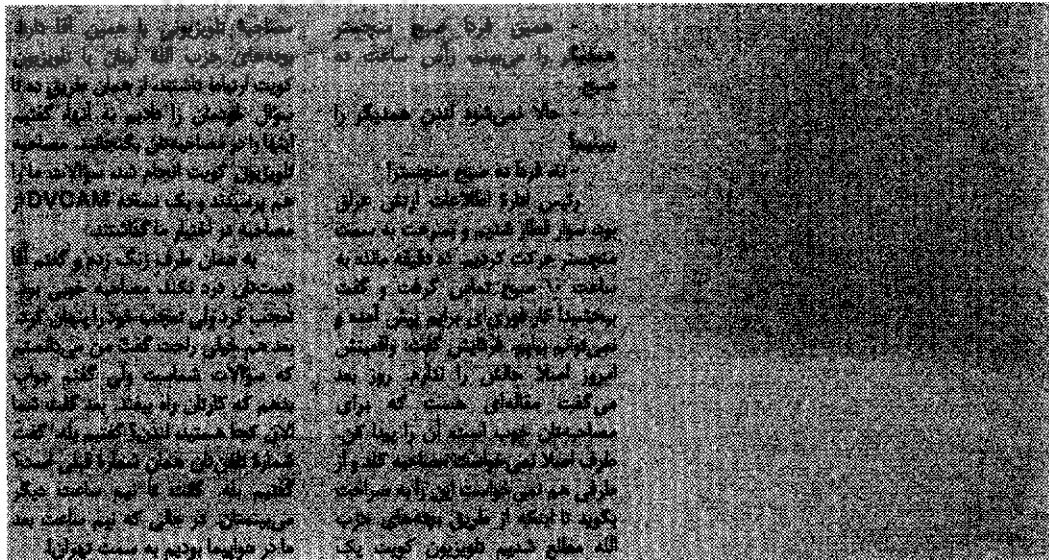
سوزه داری به من بنهی؟ گفتم تو در پایتخت فرهنگی جهان سوزه کم آورده ای؟ اصلا امکان داره اینجا سوزه کم بیآوری؟ گفت نه، از نمایشگاه کشاورزی گزارش گرفتم!

○ کار تخصصی شما در مستندسازی، نگاه خبرنگار ایرانی و نگاه ایران به خارج از کشور است. می خواهم بدانم این نگاه تا چه حد درست است و چگونه می توانیم نگاهی درست از خارج از کشور را به داخل کشور انتقال دهیم که مثلا بعضی توهمات جای واقعیات خارج از کشور را نگیرد.

ببینید نگاه ما به خارج از کشور، نگاهی بسیار ذهنی نظری و نادرست است. واقعیت چیز دیگری است. کاری به بهتر یا بدتر بودنش ندارم؛ موضوع کاملا متفاوت است. طبیعتا آدم هایی که می خواهند در این زمینه فعالیت کنند هر چقدر از پیشینه سوزه بیشتر آگاهی داشته باشند، بهتر می توانند کار کنند. الان شما از من خواسته اید بیایم اینجا به عنوان کسی که برنامه های مستندش می تواند کمی جالب باشد ولی من اعتراف می کنم غیر از بحث لبنانم که قبل از ساختن مجموعه عطر سیبیه شکوفه زیتون یاباره به آنجا سفر کرده ام. در بقیه موارد من نه از اطلاعات تخصصی که از بخش عمومی

اگر بخواهیم این بچه ها را بشماریم شاید ۵ تا نشوند. یادم هست که آقای «دزی» وزیر سابق اطلاعات تعریف می کرد که در مملکت ایران چهار دسته هستند: یک عده شخصا کار شخصی انجام می دهند و یک عده دولتا کار دولتی انجام می دهند. دو دسته دیگر هم داریم که اینها غیر متعارفند: عده ای دولتا کار شخصی انجام می دهند که غالباً این طور است و عده دیگر شخصا کار دولتی انجام می دهند. قصه مستند سازان خوب ما در تلویزیون، حکایت این دسته چهارم است. به انگای بضاعت خودشان کارهایی انجام می دهند که علی القاعده در شرح وظایف دستگاه های عریض و طویل دولتی است! کریستین امانپور در جنگ افغانستان خودش و «ست لیت» اش با چتر می آید پایین و می گوید آتلانتا برو روی ضبط! از این شجاعت ها هم به خرج می دهند خوب CNN در جنگ بوسنی برای همین خاتم زره پوش گرفته بود، در حالی که نادر طالب زاده دوربین را گذاشته بود روی کولش و این طرف و آن طرف می رفت که «خنجر و شقایق» را بسازد.

جالب است ما در یکی از کشورهای اروپایی دفتر خبری داریم، مسوول آن دفتر به من گفت



راهی پیدا شده بود که بتوانیم با  
گرفته‌های جلی و از طریق بعضی‌ها روی  
فلسف وارد سرزمین‌های شمالی شویم. به  
یکی از این آقایان گفتم نظرت چیست اگر  
بشود خیلی جالب از کار در می‌آید گفت  
بله ما این را در جلسه شورا مطرح  
می‌کنیم اگر آقایان موافقت کردند...  
فهمیدم که این آقایان حالتش نیست  
هم این کار یک کار استی و کملاً سری  
است. تصمیم و گفتند به ما شوی کردیم  
اصلاً با عمل جور در می‌آید، روز هفت  
سرزمین‌های شمالی آن هم با این همه  
اسرائیلی؟  
بالآخره خودمان و بدون حمایتی  
درست آخرین جمعه‌ها رمضان یعنی روز  
فصل وارد بیت المقدس شدیم و شروع  
کردیم به فیلم گرفتن. هیچ چیز با  
خودمان نبرد بومی، دوربین و وسایل  
دیگر را هم همان جا در فلسطین آخر

کردیم. وقتی شروع کردیم برای اینکه  
بماند نگوییم این فیلم فلانی است و ما از  
جایی گرفته‌ایم و آن‌ها می‌روند و بعضی  
می‌کنند خود رفتن و جلوی دوربین  
می‌نشینند. در حالی که مسجد الاقصی  
پشت سرم بود و رویه رویم جیب اسرائیلی  
پارچه اسرائیل  
... یک مصاحبه هم با آقای ورمول  
بروشی و گرفتیم. با هم هست یکی از  
اسرائیلی‌ها که از او پرسیدم این بود آقای  
بروشی نظر شما در مورد اولین  
مصاحبه‌های که در خاک فلسطین با  
فردینون ایران انجام می‌دهیم چیست؟  
که او هم منظور ما را فهمید و با توجه به  
مسائل امنیتی جواب داد. وقتی به ایران  
برگشتیم منتظر بودیم کلی تقدیر و تشکر  
از ما بشود و بگویند آقا شمت شما درد  
نگذر رفتید حال اسرائیلی‌ها را گرفتیم  
ایشان فیلم گرفتند و کلی هم به ریششان

خندیدولی برخورد بعضی‌ها صبا و سیما  
جالب بود.  
آقایان پس از بازگشتی بخش‌هایی  
از این فیلم را حذف کردند گفتیم چرا؟  
گفتند به چند دلیل ۱- منطقی ندارد که  
ایشان از جلوی دوربین رد می‌شود و برای  
خودش پوشه‌ها می‌کنند ۲- چرا پرچم  
اسرائیل پشت سرشان است؟ ۳- چرا با  
چشمی قطع مصاحبه گرفته‌اید؟  
یکی نبود بگوید عزیز من اگر من  
جلوی جیب اسرائیلی با پرچم اسرائیل  
می‌روتم و نمی‌استادم چه چیزی ثابت  
می‌کرد که ما در خاک اسرائیل بوده‌ایم؟  
مصاحبه با آقای بروشی را - که این  
فضیه را گفتم می‌کرد - هم حذف  
کردند. بعد هم که خیلی و برهان  
می‌آوری می‌گفتند بین اسرائیلی‌ها سرگروه‌ها  
گفته است بعد

### در ایران چهار گروه داریم: عده‌ای که شخصاً کار شخصی انجام می‌دهند، عده‌ای که دولتاً کار دولتی انجام می‌دهند، عده‌ای که شخصاً کار دولتی انجام می‌دهند؛ مستند سازهای خوب تلویزیون از این دسته چهارم هستند

چه می‌کنیم. بعد می‌آیم و می‌گویم به خاطر رحلت امام ۱۰۰ خبرنگار خارجی آمده‌اند می‌گویم بابا! اصلاً سالگرد امام برای اینها ارزش خبری دارد؟! او به این اسم می‌آید و کار خودش را می‌کند. به تمبیر آقای مولانا که رابطه ما با آمریکایی سابقه است. خبرنگاران آنها به ایران بیایند ولی ما در این ۲۲ سال یک خبرنگار در آمریکا نداشته‌ایم. من اولین خبرنگاری بودم که رفتم و این طور برخورد شد. خبرنگار ما در شهر نیویورک است که او هم خبرنگار سازمان ملل است و از ۷ مایلی شهر نیویورک هم نمی‌تواند خارج شود. آقای طالب زاده هم که آن برنامه را در مورد آمریکا ساخته به عنوان خبرنگار ترفه بوده گفته بود آمده‌ام پدرم را ببینم. خبرنگار وقتی رسمی بیرون شانی دارد امتیازات خاصی می‌گیرد که می‌تواند از طریق آن وارد برخی عرصه‌ها شود.  
خبرنگار آمریکایی به صورت رسمی وارد ایران می‌شود. ما چطور وقتی می‌خواهیم قرارداد نظامی می‌بندیم، می‌گویم امتیاز بنده امتیاز بگیر، در عرصه رسانه هم باید بگویم امتیاز بنده امتیاز بگیر چون عرصه، عرصه‌های بسیار جدی است.

آقای بروجرزی تمبیر ما در ویرجین قرار بود طی مراسمی استوار نام‌های را  
تقدیم کند. ما هم گفتیم می‌خواهیم از این مراسم به عنوان پوششی استفاده  
کنیم تا با باب مصاحبه بگیریم کسی که تا به حال به هیچ خبرنگاری اجازه  
مصاحبه نداده بود. اگر هم ندیده‌ایم خراب شد، شما بگو پدر سوخته‌ها کی به اینجا  
اجازه داد بیایند!  
وقتی آقای بروجرزی استوار نام‌ها را می‌داده گفتیم پدر می‌شود یکی دو  
تا سوال بکنیم؟ او هم جواب داد و این هم شد یک مصاحبه تلویزیونی چند  
دقیقه‌ای با پدر کتولیک‌های جهان!

در حقیقت ما داریم امتیاز می‌دهیم ولی امتیاز نمی‌گیریم. آنها باید وارد  
مملکت ما شوند مهمان خاص مسوولان باشند، بهترین مصاحبه را با مسوولان  
ما بکنند اما یک سر جوخه آمریکایی از موضع ارتش آمریکا رسماً نمی‌تواند با  
شبکه العالم ما مصاحبه کند. چند تا از رئیس‌جمهورهای ما رسماً با خبرنگاران  
آمریکایی مصاحبه کردند؟ چرا منوط نکردیم به اینکه رئیس‌جمهورمان مصاحبه  
می‌دهد رئیس‌جمهورتان مصاحبه بدهد، نهاد وزیر خارجه‌تان بدهد، نهاد سفیر  
سابق آمریکا بدهد، نهاد سخنگوی وزارت خارجه آمریکا بدهد. باور می‌کنید که  
در تمام ایران، از صدا و سیما و وزارت ارشاد گرفته تا وزارت خارجه و وزارت  
اطلاعات... حتی یک نسخه محض آرشو شدن از آثاری که برنامه ساز زدن  
خارجی در ایران می‌سازند و بعداً از رسانه‌هایشان پخش می‌کنند وجود ندارد؟!  
O مردم دنیا می‌خواهند. کجا ما را بشناسند در کدام رسانه؟ مگر رسانه  
جهانی داریم؟

اینکه خودمان بسازیم و بنهیم شبکه‌های برون مرزی نمایش بدهند؛ از این دو  
حال خارج نیست. رسانه‌های برون مرزی که دیده نمی‌شوند.  
ما جشنواره فیلم مستند هم داریم ولی توسط همان جریان جشنواره‌های  
خارجی از کشور جهت می‌گیرد.  
جشنواره داخلی هم هست ولی باز هم در همان مسیر است مثلاً «زمانی  
برای مستی اسب‌ها» یا «بره‌ها در برف به دنیا می‌آیند». یک تصور کاملاً قوم  
گرایانه است در کشوری که قوم گرایی برای آن سم است. آنها هم با همین قصد  
این فیلم را انتخاب می‌کنند.  
به هر حال، این شلوفی اوضاع مزایایی دارد و معایبی. هنر ما این است که  
از مزایایش استفاده کنیم و از معایبش بهره‌بریم. - به عنوان مثال طرحی که  
برای ساخت یک مستند به تلویزیون ارائه می‌شود، حداکثر سه برگ است؛ بعد  
از تصویب طرح، من کار خودم را انجام می‌دهم ولی متأسفانه محدود مستند  
سازهایی که هستند هنری می‌سازند نه سیاسی یا اصلاً به آن میانی که بنده یا  
این ریش تراشیده‌ها به آن متقدم، منتقد نیستند. تلویزیون را روشن کنید، ببینید  
شبی چند ساعت مستند پخش می‌کنند؛ از حیات وحش گرفته تا سیاسی و  
اجتماعی و خبری و... شما در مورد چیزی صحبت می‌کنید که وجود ندارد.  
O یعنی هیچ امکانی وجود ندارد  
نمی‌گویم هیچ امکانی وجود ندارد ولی خیلی سخت است.

ببینید شبکه‌ای داریم به اسم BBC و شبکه‌ای هم داریم به اسم سحر.  
BBC World Service است. و External service یعنی چه؟  
می‌گوید من شبکه جهانی‌ام و سحر می‌گوید من شبکه برون  
مرزی هستم. خیلی فرق می‌کند؛ یعنی مرزی وجود دارد؛ ما این طرف مرزیم و  
آنها آن طرف مرز یا این حساب از همان ابتدا مخاطب خارجی را از دست داده‌ایم!  
لا بد می‌دانید شبکه سحر با همه هزینه‌هایش به اندازه تلویزیون سوادان  
ببینند ندارد!  
O مثلاً خانم مخملباف فیلم «تخته سیاه» را می‌سازد و یا اهال آن در  
جشنواره‌های مختلف روی پرده می‌آید این می‌شود تصویری از ایران. ما چند  
تا کار مستند داریم که تصویری درست از ایران بدهند؟  
ما کارهای مستند داشته‌ایم منتها چون به وسیله یک موج جشنواره‌ای  
ساخته شده و شکل گرفته‌اند مثل سینمای داستانی، تصویری وطن فروشانه از  
ایران می‌دهند، جایزه هم البته می‌گیرند. حالا دیگر فهمیدیم این نکته خیلی  
سخت نیست که نشان دادن فقر و بیماری و گرسنگی در فیلم‌های ما، جایزه  
کدام جشنواره را می‌تواند ببرد.  
O شما خودتان در این زمینه چند تا کار انجام داده‌اید؟  
اصلاً کار باشد، آنها را کجا بفروشیم؟ باید سفارش شبکه‌های دیگر باشد یا